

از : دکتر حسن خوب نغار *

نظری اجمالی به فلسفه تاریخ و برداشتی منطقی از آن

در عصر ما که به عصر تکنولوژی نامبردار شده است، بسبب اکتشافات و اختراعات عدیده و ظهور وسائل مادی گوناگون انوار علوم پایه و مادر همچون فیزیک، شیمی، ریاضی و طبیعی چنان دیدگاه پژوهندگان جوان شرق و غرب را خیره کرده است که حدی برای آن متصور نیست. صحیح است که زمین‌شناسی، سنگواره‌شناسی و نیز تحقیقات علمای فیزیک و شیمی بما در شناختن قدمت آثار گذشته و سیر تکاملی فرهنگ و تمدن بشر کمک مؤثری مینمایند ولی این بدان مفهوم نیست که باید سایر کیفیات حیات انسانی را نادیده گرفت.

امروزه نه فقط در موسسات فرهنگی جهان اعم از مدارس و دانشکده‌ها کمتر کسی بفرآگرفتن علوم تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی و غیره رغبتی از خود نشان میدهد، بلکه حتی باید گفت که غالب جوانان خصوصاً در ممالک در حال توسعه مشرق‌بمدرسین این علوم اصولاً چندان اعتنائی ندارند. چنین وضع ناهنجاری تابدان پایه شدت یافته است که در سرزمین ما بسبب قرابت لفظی دو کلمه «تاریخ» و «تاریک»^۱ اساساً مطالعات تاریخی و بررسی اسناد و مدارک مربوط بزندگی گذشتگان را کاری بیهوده و عبث می‌شمارند و در ممالک غربی بعضی بدون توجه به تغییر معنی لغوی تاریخ، از این کلمه همان معنی باستانی Storia یعنی اسطوره و داستان را بیشتر مورد قبول میدانند^۲ اگر زمانی ناپلئون میگفت:

«تاریخ چیست جز افسانه‌ای مورد وفاق»^۳ و یا رابرت و البول اعلام مینمود:

۵ رئیس بخش تاریخ و معاون دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه پهلوی

۱ - رک آئین نگارش تاریخ تألیف رشید یاسمی .

۲ - رک به مقدمه دکتر رضازاده شفق بر کتاب انسان در تکاپوی تمدن تألیف ادوین پالو

۳ - رک در آستانه رستاخیز تألیف آریا نپور صفحه ۶ .

«تمام تاریخ از دروغ انباشته شده است»^۱ امروزه نیز در اینخصوص همین نظرات بگوش میخورد چنانکه بنابنوشته ادوین پالو نویسنده کتاب انسان در تکاپوی تمدن یکی از استادان انگلیسی بعنوان شکوه از دانشجویان میگوید: «طی تدریس خود من فقط يك شاگرد را دیدم که معتقد بود حوادث تاریخی اتفاق افتاده و بقیه شاگردان بدون استثنا عقیده داشتند که تاریخ افسانه است»^۲.

استنباطی بدینگونه نادرست از تاریخ از اینجا ناشی شده است که اولاً، از عهد مورخین یونان و روم باستان همچون هرودوت، توسیدید، کزنفون، پلوتارک و غیره تا قرون وسطی و حتی بعد از آن، کتابهای تاریخی با اساطیر مخلوط بوده است و ثانیاً، معلمین تاریخ بدرستی بتشریح کیفیات و علل و موجبات وقایع نپرداخته اند و تحولات مادی و معنوی ای را که بشریت از بدو تشکیل خود با هزاران رنج و مبارزه پی گیری امان بوجود آورده است بوضوح معلوم نساخته اند. مضاف بر اینکه غالب فرهنگ نویسان در لغتنامه خود معنی کامل و جامعی از این لغت ننموده اند. بعنوان مثال در لاروس کوچک جدید معنی این لغت «شرح وقایع» آمده و نیز فرهنگ کوچک انگلیسی اکسفورد معانی متداول پیشین این لغت را چنین میدهد: روایت، قصه، داستان، پیوند میان حوادث و روایت، مکتوبی از حوادث مربوط به ملتها بطور مستمر و بر حسب سیرزمانه.

از چه زمانی و چگونه بتاریخ و فلسفه آن توجه شده است سئوالی است که لازم است هم اکنون بمنظور توجیه این مقاله روشن سازیم و لذا مناسب است بعقب بنگریم و تکامل اندیشه بشر را در این باب مورد بررسی قرار دهیم.

یکی از نخستین کسانی که تاریخ را بنیان گذاشت هرودوت میباشد که به پدر تاریخ موسوم گردیده است وی چون همانند مردمان عصر خود کائنات را نظامی ثابت میشمرد لذا بین تاریخ و طبیعت تفاوتی قایل نبود و فکر میکرد که وقایع اجتماعی بحکم تقدیر ازلی تغییر ناپذیرند و مرتباً تکرار میگردند.

نظریه ثبات گرایانه و در عین حال دورانی تاریخ که بوسیله مورخ مذکور عنوان شده بود از آن پس خیزگاه فلسفه هائی گردید که حیات انسانی یا تمام هستی را

۱ - رك به كتاب در آستانه رستاخیز صفحه ۶.

۲ - رك به كتاب فوق الذکر صفحه ۸.

دستخوش حرکتی مسدود می‌شمرند و حوادث بیشمار عالم را تکرار و تجدید و قایعی معلوم و محدود می‌شناسانند.

يك نظر به عقاید و معتقدات فلاسفه یونان بخوبی روشن می‌سازد که چگونه آنان در سیستم فکری و فلسفی خود جایی برای درك معنی و مفهوم رشد و ترقی و اصالت بشر و غایت زندگی و تلاش های وی در خلال تاریخ نشناخته‌اند، چنانکه فی المثل «آنکسی من» برای همه تحولات و تجددات همچون تکوین کائنات اصلی واحد جاودانه و ازلی و ابدی قایل گردید.

فیثاغورث حدوث عالم وجود را نفی نمود و دم از تکرار صورتهای کلی هستی زد. هر ا کلیت با همه علم و اطلاع از تغییرات پی‌درپی عالم کون و مکان و گوناگونی وقایع، صور کلی حیات را ثابت و تکراری خواند و افلاطون با ایجاد مکتب «مثالی» بقول خود بین تغییر و ثبات آشتی داد و اعلام نمود که امور و اشیاء عالم محسوس گرچه خود گذران و بی‌ثباتند ولی هر يك حقیقت یا ذاتی مثالی سرمدی و پایدار دارند.^۱

با ظهور و رواج عقاید عیسی هر چند تا قرن‌ها ماهیت اندیشه مورخین و فلاسفه باستان بحیات خود ادامه داد ولی از همان قرون اولیه تاریخ مسیحی متفکرینی همچون ترتولیان، اوریگن و سنت اگوستین پیدا شدند که در صدد بر آمدند برای تاریخ مفهومی قایل شده و از تجزیهات آدمیزادگان نتایجی کسب نمایند. چنانکه فی المثل شخص اخیر با انتشار کتاب «شهر خدا» برخلاف قدما برای تاریخ جهتی ترسیم نموده و بزعم خود مبداء تاریخ را خدا و محور آن را مسیح و سرانجامش را داوری پروردگار خواند^۲ و بدین ترتیب تاریخ را از افسانه جدا ساخت.

درست است که مبداء و غایتگرایی مؤلف فوق و آنهم بدان شکل مبنای علمی نداشت ولی نباید فراموش کرد که زمان و زمینه نیز بسبب جمود فکری آباء کلیسا چندان برای ظهور عقاید علمی مساعد نبود. خوشبختانه زمان مناسب فرا رسید بدین معنی که بر اثر جنگهای صلیبی و تماس مسلمین با عیسویان، کشف مناطق و قاره‌های

۱ - رك به كتاب در آستانه رستاخیز صفحه ۲۷، ۲۸، ۲۹.

۲ - رك به مقدمه مترجم: نظری به تاریخ تألیف آرنولد توینبی.

جدید و توسعه روابط و تبدلات فرهنگی دامنه اندیشه محققین گسترش یافت و در نتیجه نه فقط از دوره رنسانس به بعد ادبا، شعرا، و فلاسفه تیزبین و هنرمندان بزرگی پا بجهان گذاشتند بلکه مورخینی شایسته و باریک اندیش نیز ظاهر شدند و با تحلیل قضایا و حوادث راه را برای مجادلات و مباحثات علمی باز نمودند. بی تردید در بین علمای غرب اگر از حیوانی باتیستا ویکوفیلسوف ایتالیائی، ماکیاولی، و کی گاردنی صرف نظر نمائیم و لئورا بحق باید نخستین کسی دانست که مجدداً آهنگ نوی در فلسفه تاریخ ساز کرد و در اثر معروف خود بنام «عصر لوئی چهاردهم» زندگی یک عصر را با تمام جهات و جنبه های فکری و هنری، اقتصادی، سیاسی و غیره مورد بررسی قرارداد.

طرز تفکر او را از جملات زیر که خود درباره تغییر وضع تاریخ نویسی نوشته است میتوان بهتر شناخت. او در این باره مینویسد: «من آرزو مندم که بشر جنگها نپردازم و سرگذشت اجتماع را بنویسم میخواهم تحقیق کنم که زندگی مردم در درون خانواده ها چگونه بوده و هنر هائیکه مشترکاً پیش برده اند چه بوده است. هدف من تاریخ فکر بشر است نه تفصیلات بیهوده وقایع. بتاریخ اعیان و اشراف نیز نخواهم پرداخت ... دوست دارم بدانم مردم چگونه از توحش به تمدن رسیده اند.»^۱

و نیز همواره با لحن طعن آمیزی خطاب به خوانندگان تاریخ میگوید: «آرزو میکنید تاریخ قدیم را فلاسفه نوشته بودند زیرا میل دارید مساند فیلسوف تاریخ بخوانید. در جستجوی حقایق سودمند هستید و میگوئید بجز اشتباهات بیفایده چیزی در آن نیافته اید. بیائید باهم خود را روشن کنیم و بعضی آثار گرانبهارا از میان خرابه های قرون گذشته بدر آوریم»^۲. ندای حقیقت جو یانه و لئور طبعاً در عصری که زمان در همه جای اروپا آستان حوادث بود نمیتوانسته است بی جواب بماند. بهمین جهت نه فقط طی نیمه دوم قرن هیجدهم یعنی هنگامیکه بگفته و بلدرانت «انتقال دامنه داری از وضع سیاسی و اقتصادی حکومت اشرافی فئودال به حکومت طبقه متوسط در جریان بود»^۳

۱ - رك تاريخ فلسفه صفحه ۱۸۷ .

۲ - رك امری نف فلسفه تاریخ صفحه ۵ .

۳ - رك تاريخ فلسفه صفحه ۱۶۹ ، ۱۷۰ .

سخافت بسیاری از سنتها روشن گردید بلکه از آن پس بقول «نیچه»: «به همت شیرانی خندان» چون ولتر، منتسکیو، دیدرو، روسو، کندرسه، سن سیمون و غیره معیارهای جدیدی برای ارزیابی قضایا و حوادث وضع شدند. شگفت انگیز نیست که میبینیم لایپ نیتز باتکای ترقیات روز افزون بشر از نبوغ فلاسفه زمان خود دم میزند و کسانی چون نیبور و میشله مورخ را احیاء کنندگان پرشور وقایع گذشته میخوانند و خود را در غم و خوشی اسلاف شریک میدانند. این است آنچه را نیبور درباره مورخ میگوید: «هنگامیکه مورخ زمانهای گذشته را احیاء میکند علاقه و همدلی او با آن وقایع به نسبت حادثات تلخ و شیرینی که خود به چشم دیده است شدیدتر میشود.

عدل و ظلم، خردمندی و حماقت، ظهور و افول عظمت و جلال، احساسات او را بر میانگیزد گوئی اینهمه در برابر دیدگان وی بوقوع پیوسته است و چون بدین-سان برانگیخته میشود زبانش بگفتار میآید»^۲.

متأسفانه تفکر نوینی که بر مبنای فلسفه تعقلی (راسیونالیستی) در قرن هیجدهم تکوین یافته بود دیری نپائید و بجای آن اندیشه‌های نامطلوبی جایگزین گردیدند.

بدین معنی اولاً «هگل» و طرفدارانش با همه وقوف به جمع و در عین حال مبارزه ضدین بشر را سرانجام آلت قوه «مطلق» خواندند^۳، عده‌ای تجاوز را بهر شکل مشروع دانستند و گروهی نیز انسان را در ردیف حیوانات و نباتات قرار دادند. چنان که هگل میگوید: «تاریخ جهان صحنه سعادت و خوشبختی نیست، دوره‌های خوشبختی صفحات بیروح آن را تشکیل میدهد زیرا این دوره‌ها ادوار توافق بوده‌اند و چنین رضایت و خرسندی گرانبار سزاوار یک مرد نیست. تاریخ در ادواری درست شده است که تناقضات عالم واقع بوسیله پیشرفت و تکامل حل شده است همچنان که دودلیها و ناشیگریهای جوانی بنظم دوره کهولت ختم میگردد. تاریخ یک سیر عقلانی و تقریباً

۱ - رك تاريخ فلسفه صفحه ۱۶۹ و ۱۷۰ .

۲ - رك فلسفه تاريخ صفحه ۱ .

۳ - رك به كتاب سير حكمت در اروپا تأليف محمد على فروغى جلد سوم صفحه ۳۹ .

نظر اجمالی به فلسفه تاریخ ...

رشته انقلابات است که در آن هر قومی پس از قوم دیگر و هر نابغه‌ای پس از نابغه دیگر آلت دست «مطلق» بوده‌اند^۱... و یا اسپنگر میگوید: «گل و گیاه و انسان همه در جستجوی آنند که از زندگی و حال آزادی به بردگی نباتی که از آن به تنهایی آزاد شده بود رجعت کنند»^۲ و باز همین مورخ در جای دیگر مینویسد: «تاریخ عظیم فرهنگ چین یا فرهنگ دوره باستان درست مترادف و برابر با تاریخ کوچک و ناچیز افراد انسانی یا حیوانات یا گیاهان و گلها میباشد»^۳.

تکوین چنین افکاری البته بدون علت نبود. بدبختی و فلاکت ناشی از جنگ‌های ناپلئون، بهم ریختن اوضاع سیاسی و اجتماعی اروپا در طول قرن نوزدهم و تضاد منافع دول بزرگ مستعمره طلب از یک طرف، انتشار عقاید توماس مالتوس درباره جلوگیری از ازدیاد جمعیت، تسلط بی‌چون و چرای تفکرات تکامل‌گرایانی همچون لامارک، اوراسموس داروین، لایل و خصوصاً چارلز داروین از طرف دیگر عواملی بودند که غالب مورخین اواخر قرن مذکور را از جاده صواب منحرف ساختند.

از این پس نه فقط سوسیال داروینیستها یعنی طرفداران فلسفه «انتخاب اصلح» و «تنازع بقا» قوانین طبیعی را در همه مراحل و از همه جهت حاکم بر سر نوشت انسان دانستند و بدین ترتیب این گوهر بی‌همتای کائنات را در ردیف دندان و وحوش قرار دادند بلکه عده‌ای دیگر بدست آویز تئوری غلط «برتری نژادی» پهنه گیتی را صحنه مبارزات خونین بین نژادهای عالی و پست دانستند و در نتیجه جنگ و خونریزی را امری اجتناب ناپذیر و حتی مفید بحال جامعه خواندند.

یک نظر به نوشته‌های مورخینی همچون تن، فوستردو کولانژ، کنت گوینو، آندره زیگفرد، آمون، ولتمن، تراپچکه، برنهاردی و غیره کافی است نشان دهد که تا چه حد ایشان تاریخ را دگرگونه جلوه‌گر ساخته و قادر بدرك اسرار وجود انسان

۱ - رك تاريخ فلسفه صفحه ۲۵۰ .

۲ - رك فلسفه تاريخ صفحه ۲۳۸ .

۳ - رك فلسفه تاريخ صفحه ۲۳۹ .

و خلاقیت وی نبوده‌اند. برای اثبات این مدعی بدن نیست بذکر مثالهایی بپردازیم: آندره زیگفرد در کتابی تحت عنوان «نظر کلی به مدیترانه» چنین مینویسد: «نژاد سفید از زمانهای دور، دستی بر آسیا و دستی بر اروپا داشته است ولی دست اروپائی آن تمدن باختری را ایجاد کرده است. یونانیان در مقابل ایرانیان از زمانهای باستانی مغرب زمینی واقعی بوده‌اند، ماراتون بایستی برای ما عنوان زیارتگاهی داشته باشد.... با آنکه همه سفید پوستان در ایجاد این تمدن سهیم نبوده و سفید پوستان آسیا در برابر آن عناد ورزیده‌اند باید گفت که تمدن باختری اثر يك نژاد است. سفیدپوستان و تنها ایشان هستند که باخترزمین را ساخته‌اند. فاصله‌ئی که آنان را از سرخ پوستان و زردپوستان جدا میکند بسیار عظیم است و اگر امروز نژاد زرد هم کفایت شایسته‌ای از خود نشان میدهد، هنوز از نژاد سفید بسیار دور است...»^۱

و نیز کنت دوگوبینو در رد نظریه واهی یکی از کسانی که گله‌ها را از فرانک‌ها

برتر میدانست بطور واهی تری چنین پاسخ میدهد:

«من تشخیص شما را قبول دارم ولی بهتر است بگوئیم مردم فرانسه فرزندان

«گله‌ها» و طبقه اشراف اخلاف فرانک‌ها هستند. اما هر دوی اینها پاك نژادند و در بین صفات فکری و مشخصات جسمی آنها رابطه غیر قابل انکاری موجود است. آیا شما واقعاً تصور میکنید که گله‌ها نماینده تمدن و فرانک‌ها نماینده توحش‌اند؟ این تمدنی که شما و گل‌ها وارث آن هستید از کجا سرچشمه گرفته؟ البته از روم. ولی چه بوده که روم را باین پایه از مجد و عظمت رساند؟ بیشک این معلول دخول خون «انسان شمالی» در بدن رومیان باستانی بود که همان در عروق من نیز جاری است. رومیان باستانی مانند ساکنان اولیه یونان انسانهای موبوری بودند که از اراضی جانبخش شمالی سرآزیر شده، بومیان بی استعداد و ناتوان حوزه رخوت‌زای مدیترانه را بزیر انقیاد خویش در آوردند ولی بمرور زمان خون آنها آلوده گشت و در نتیجه بتدریج شکوه و عظمت خود را از دست دادند. پس از آن زمانی رسید که این انسانهای موبور

۱ - ريك به کتاب یونانیان و بربرها صفحه ۱۳۸.

نجاتبخش مجدداً از شمال بحرکت درآمده، در کالبد تمدن جانی تازه دمیدند و از جمله آن انسانها فرانکها هستند»^۱

همچنین فن برنهاردی در کتاب آینده ما بمنظور مداوای درد های زمان خود چنین حکم میکند: «اگر جنگ نبود، میدیدیم که نژاد های پست باشمار جمعیت و ثروت خود، بر نژادهای جوان و تندرست چیره میشدند. ما باید باتبلیغ صلح بشدت مبارزه کنیم... باید معتقد باشید که جنگ از در بایست های سیاست است و پرداختن بجنگ از آن سودمند است که از دیده زیست شناسی و اجتماعی و اخلاقی انسانرا پیشرفت میدهد»^۲

البته نباید پنداشت که در دوران رواج چنین افکار خلاف واقعیتی همه محققین دست روی دست گذاشته و بموعظه وحشت انگیز منادیان جنگ گوش فرامی داده اند. تکامل علوم اجتماعی، و پیشرفتهای مادی و معنوی ای که هرروزه نصیب انسان میگرددید پدیده هائی نبودند که ذهن وی را بخود مشغول نداشتند. لذا از همان قرن نوزدهم علاوه بر ادبا و نویسندگان، مورخین بزرگی نیز برای رفع توهین از انسان پیاخاستند و با دلایل علمی نه فقط بطلان تئوری های فوق را ثابت کردند بلکه از طریق نقد منابع و تعیین و تبیین نقش ملتها و شخصیتها در ایجاد حوادث بریشه های اصلی وقایع دست یافتند و در نتیجه باردیگر راه اصلی تاریخ را هموار و روشن نمودند. چنان که اسپنسر با وجود عدم درك صحیح دینامیسم اصلی تساریخ باز برای نشان دادن راه صحیح بمورخین میگوید: « بجای تفسیر ساده و آسان حوادث از راه دخالت قوای مافوق طبیعی تتبع صحیح علل طبیعی اشیاء جایگزین میشود، تاریخ عبارت میشود از تحقیق حال جامعه فعال نه جنگ پادشاهان، و دیگر شرح حال اشخاص قوی صفحات تاریخ را تشکیل نمیدهد، بلکه شرح اختراعات بزرگ و افکار نو اساس تساریخ میگردد. قدرت دولت کمتر میشود و قدرت طبقه مولد در داخل دولت زیادتر میگردد. این حال عبور از وضع فعلی بمرحله پیمان اجتماعی است»^۳

۱ - رك به كتاب نظری به تاریخ صفحه ۸۹ - ۹۰ .

۲ - رك به كتاب سرگذشت تمدن صفحه ۵۰۲ .

۳ - رك به كتاب فلسفه تاریخ صفحه ۳۵۳ .

نویسندگان سرگذشت تمدن یعنی فردريك دنكاف و كارل . ل . بکر چنین مینویسند: « ماوقتی درباره چیزی میاندیشیم آن چیز را در رابطه بادیگر چیزها که در مکانی قرار دارد یا در بستر زمانی رویداده بدیده مینگریم ». بعبارت دیگر ما همه در دنیای زمان و مکان زیست داریم و اندیشه میکنیم . حال باید دید جهان زمان و مکان ما تاچه حد گسترش دارد؟ و این جهان با چه اندازه صحت و دقت از چیزها و رویدادها آکنده است؟ پیشرفت و افزایش آقائی هر فرد و هر نسل بیشتر بسته باین است که تاچه حد پهنه دنیای زمان و مکان خود را ، دنیائی را که در آن میاندیشد، باز پس برد و آن را از چیزهائی که بواقع وجود دارد و هم از رویدادهائی که راستی پیدا آمده سرشار سازد .

کسی که بتاریخ مراجعه میکند در واقع بقول نویسنده سرگذشت تمدن : «جهان زمان و مکان او بزرگتر میشود و خود را میتواند در ارتباط بامردم و رویدادها ببیند و نتیجه آنکه هوشمندانه تر میتواند بیندیشد و کار کند.»^۱

همچنین تیبری در خصوص نقش ملتها در تاریخ میگوید: «منظور اصلی این تاریخ شرح سرنوشت اقوام و ملتها است ، نه ذکر حال مردان مشهور و نشان دادن حوادث زندگی اجتماعی ، و نه زندگی افراد است . همدردی بشری ، شامل همه جمعیتها و جوامع میشود ، یعنی شامل موجوداتی که دارای احساسات و عواطفند . زندگی آنها واجد همان تغییرات رنج و شادی و امید و ناکامی است که خود ما داریم . از این نظر تاریخ گذشته از علاقمندی بزمان حال غنی تر میشود ، زیرا موجودات جمعی که درباره آنها بحث میشود، زندگی و احساس خود را از دست نداده اند و همان موجوداتی هستند که هنوز رنج میکشند و امید دارند.»^۲

ویلدورانت مؤلف تاریخ تمدن در مقدمه جلد اول کتاب خود اینطور اظهار نظر میکند :

« مدت مدیدی است که من باین عقیده رسیده ام که طریقه نوشتن تاریخ بشکل قسمتهای مجزی از یکدیگر که من آن را ترتیب طولی نام میدهم ، مانند تاریخ

۱ - رك به كتاب فوق الذکر صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳ .

۲ - رك به كتاب فلسفه تاریخ صفحه ۶ .

بیهقی مورخ دیگر ایرانی میگوید: در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسانتر گرفته اند و شمه‌ئی بیش یاد نکرده‌اند اما من چون این کار را پیش گرفتم می‌خواهم که داد این تاریخ را بتنهائی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ از احوال پوشیده نماند»^۱. و در جای دیگر درباره تواریخ قدیم چنین طعن آمیز مینویسد: «اگر چه این اقاویص از تاریخ بدور است چه در تواریخ چنان می‌خوانند که فلان پادشاه فلان سال را فلان جنگ فرستاد و فلان روز جنگ یا صلح کردند و این آنرا بزد و برین بگذشته‌اند، اما من آنچه واجب است بجای آورم»^۲ و باز همین مورخ در یکی از فصول کتاب خود بنام «باب خوارزم» پس از آنکه تاریخ را از افسانه بدور میداند چنین مینویسد: «من که این تاریخ پیش گرفته‌ام التزام اینقدر بکرده‌ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است و یا از سماع درست از مردی ثقه ... و این دراز از آن دادم تا مقرر گردد که من در تاریخ چون احتیاط میکنم»^۳ حال که از آراء مورخان روشن بین شرق و غرب آگاهی یافتیم لازمست در خصوص ضرورت تاریخ و اثرات آن نیز جملاتی چند بمنظور ختم این مقال بنگاریم.

بدو باید گفت در سرتاسر پهنه گیتی کسی را نمیتوان یافت که نداند بشر برای رسیدن باین درجه از تکامل تمدن چه ادوار مشقت باری را پشت سر گذاشته است. بی تردید اگر نیاکان ما بکشف آتش و ابزار دست نمی‌یافتند و برای حوائج مادی و معنوی خود به تلاش بر نمی‌خاستند هر آینه ما در عصر بدوی ترین تمدنها یعنی عصر سنگ نتراشیده می‌زیستیم. چگونه میتوان آنهمه فداکاریها، مقاومتها و سرسختیهای گذشتگان را در برابر ناملايمات حیات بفراموشی سپرد. شکافتن قلب اقیانوسها و کوهها، پرواز بسوی فضاهاى دور دست و سرانجام تفوق نسبی بر طبیعت مجموعاً حاصل کوشش و کوشش همه بشریت طی هزاران سال است و بنظر من اگر فی‌المثل مغرب زمینیان به آراء و عقاید علمای مشرق دسترسى نداشتند هرگز در این مدت بچنین درجه‌ای از تکامل فرهنگى نمیرسیدند.^۴

۱ - رك به كتاب تاريخ بيهقى صفحه ۱۱ .

۲ - رك به ، ، ، ، ۳۵۴ .

۳ - رك به ، ، ، ، ۶۶۷ .

۴ - برای اطلاع از خدمات دانشمندان شرق رجوع شود به کتاب «میراث اسلام»

بی‌تردید اگر مورخین به ثبت وضبط وقایع و تحلیل آن نمیرداختند چه بسا که امروزه از برخی ملیتها اثری نبود. يك نظر بتاريخ ایتالیا بخوبی نشان میدهد که ساکنان این شبه‌جزیره تا چه حد تحت تأثیر کتاب «سبیبون افریقائی» تألیف «پترارک» قرار گرفته و برای تأمین وحدت خود تلاش نموده‌اند. هر کسی که با تاریخ سروکار دارد بخوبی میداند که انگیزه فرمانروایانی چون شارلمانی، لوئی چهاردهم، ناپلئون، موسولینی و هیتلر از احیای امپراطوری چه بوده است و تا چه حد اثر گواهان شکوه و عظمت باستانی رم در آنان مؤثر بوده است. همچنین عدم تجزیه لهستان و پایداری مردم آن سرزمین را در مقابل بیگانگان باید در ریشه‌های قومی و ملی آنان جستجو کرد. در اهمیت تاریخ همین بس که فاتحان پس از تسلط بر سرزمینهای آباد تلاش میکردند تا آثار مکتوب بومیان را بشکلی منهدم سازند. چنانکه ابوریحان بیرونی چنین مینویسد:

«و چون قتیبه بن مسلم نویسندهگان ایشانرا (یعنی نویسندگان اهالی خوارزم را) هلاک نمود و هر بذان (پیشوایان دینی) ایشان را بکشت و کتب و نوشتههای ایشان را بسوخت اهل خوارزم امی ماندند و در امور که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اتکاء نمودند و چون مدت متمادی گردید و روزگار دراز بر ایشان بگذشت امور جزئیة مختلفه را فراموش کردند و فقط مطالب کلیه متفق علیه در حفظ ایشان باقی ماند.»^۱

از طرفی اگر از امری نف مؤلف تساریخ فلسفه بپذیریم که عالی‌ترین مقام و درجه فرهنگ بشر شناسائی بشریت است ناگزیر باید اذعان کنیم تنها از طریق علم تاریخ است که میتوان به سرگذشت‌های ملل مختلف بمنظور دست یافتن بنظمهای هستی توفیق یافت. بعبارت دیگر اگر تاریخ نبود شناخت نظمهای تطورات هستی میسر نمیشد^۲ و بالمال نمیتوانستیم بر این همه علوم و فنون پی برده و بقول آرنولد توینبی از تکرار خطاها مصون بمانیم. در واقع آنانکه بگذشته کار ندارند و تاریخ را عبث میدانند خود هرگز بقول برنارد نورلینگ « بطور جدی تاریخ نخوانده »^۳ و از این امر غافلند که اندیشه‌ها، احساسات، رسوم و عاداتشان از قبل تکوین یافته است.^۴

۱ - نقل از کتاب یشتها جلد دوم دیباچه مؤلف صفحه ۲۲ .

۲ - رك به مقدمه کتاب سیرفلسفه در ایران .

۳ - رك به کتاب : بسوی درك صحیحتر تاریخ صفحه ۱ .

۴ - رك به کتاب : ، ، ، ، ، ، ۱

البته هیچ مورخی بقول نویسنده «تاریخ چیست» مدعی غیبگوئی نیست^۱ ولی مورخ میتواند با تحلیل قضایا و زنده کردن اعمال و رفتار اسلاف، توجیه اختلاف رسوم و عادات ملل و تشریح اثر قوانین علی‌الکفوهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی گذشته را بشناساند و با تقویت حس مسئولیت در انسانها در هر چه باشکوه‌تر ساختن ساختمان تمدن ایشان را برای همکاری بین‌المللی و پرهیز از ستیزه‌های وحشیانه سوق دهد. بنابراین باید بانویسنده کتاب «فکر متد در علوم» که میگوید: «حقیقت فردا از پستان خطا و اشتباه دیروز شیر میخورد»^۲ هم عقیده بود و با عقلی سلیم از خرمن تجارب ملل از طریق علم تاریخ بهره‌ور گردید.

«فهرست منابع»

- ۱ - آرنولد توینبی، نظری بتاریخ، ترجمه سهیل آذری، جلد اول و دوم انتشارات جهان ۱۳۳۶
- ۲ - آریانپور، در آستانه رستاخیز ۱۳۳۱ کتابفروشی ابن‌سینا
- ۳ - ابن‌خلدون: مقدمه ترجمه گنابادی، نگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۶
- ۴ - ادوین پالو: انسان در تکاپوی تمدن، ترجمه محمد سعیدی انتشارات امیرکبیر بهمن ۱۳۳۵
- ۵ - اقبال لاهوری محمد: سیر فلسفه در ایران ترجمه آریانپور، نشریه شماره ۸ مؤسسه منطقه‌ای تهران، ۱۳۴۷ مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- ۶ - امری نف: فلسفه تاریخ؛ ترجمه دکتر عبدالله فریار انتشارات فرانکلین، آبان ۱۳۴۰
- ۷ - بدیع امیر مهدی: یونانیان و بربرها، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشارات دیماه ۱۳۴۳
- ۸ - بکر. کارل. ل. فردریک دنکاف، سرگذشت تمدن. علی محمد رهنما، چاپ دانشگاه کابل
- ۹ - بیهقی: تاریخ بیهقی، با اتمام دکتر غنسی و دکتر فیاض، تهران ۱۳۲۴
- ۱۰ - پورداد: یشتها، جلد دوم بهمنی ۱۳۱۰
- ۱۱ - فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا. انتشارات صفی‌علیشاه تیر ماه ۱۳۱۷

۱ - رک به کتاب تاریخ چیست صفحه ۸۳.

۲ - رک به کتاب یونانیان و بربرها صفحه ۸.

۸۱ ————— نظر اجمالی به فلسفه تاریخ ...

۱۲ - ویلدورانت : تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب‌خوئی، چاپ تابان، تهران

اسفند ۱۳۳۵

۱۳ - ویلدورانت : تاریخ تمدن «مشرق زمین گهواره تمدن» ترجمه احمد آرام‌ناشر

اقبال ۱۳۳۷

۱۴ - یاسمی، رشید : آئین نگارش تاریخ، شرکت سهامی چاپ مهر ماه ۱۳۱۶

15 - Childe, G . V . : What is History . Newyork Henery Schuman
1935

16 - Norling . B. Towards A Better understanding of history Unive-
rsity of Notore Dame press 1960 Indiana .

17 - Shorter oxford English Dictionary . Vol . 1 .



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی